

کارنامه

آمارتیس^{xx}

مدریم : مهوادی کارگزاری^{xxx}

کار و حقوق^x

هماهنگ است؟ در اینجا مایلیم چهار ویژگی خاص این رویکرد را، که بررسی آنها ممکن است بسیار مهم باشد، برجسته نماییم. من تنها فرصت بررسی تفصیلی دو مورد از این موضوعات را خواهم داشت، اما بطور مختصر توضیحاتی درباره دو ویژگی جداگانه دیگر خواهم داد.

اهداف

مهمترین ویژگی در بینش جدید سازمان بین المللی کار، بیان دقیق هدف می باشد: ارتقا «فرصتهایی برای مردان و زنان در جهت دستیابی و نیل به کار شایسته و مولد در شرایط آزادی، برابری، امنیت و کرامت انسانی» (ILO, 1999, p.3). دامنه و قلمرو این هدف در واقع بطور خیلی جدی گسترده می باشد؛ آن نه فقط شامل کارگران شاغل در بخش رسمی، بلکه در بر گیرنده همه کارگران، در هر کجا و در هر بخشی که شاغل باشند، است؛ و نه تنها کارگران مزدبگیر، بلکه کارگران مزدبگیر نامنظم، خود اشتغال و کارگران خانگی را نیز در بر می گیرد. هدف سازمان بین المللی کار پاسخ و واکنش به یک واقعیت آزارنده و هولناک است، این واقعیت

برای همه زنان و مردانی که در سرتاسر جهان به دنبال آن هستند، برگزیده شده است. (See ILO, 1999) همکاری خود من با سازمان بین المللی کار به بیشتر از یک ربع قرن بر می گردد. در دهه هفتاد، افتخار مشاوره به این سازمان و انجام برخی کارها برای سازمان مزبور را داشتم (See, e.g., Sen, 1975, 1981). اما اولین همکاری شغلی من با سازمان مزبور در سال ۱۹۶۳، هنگامی که به قاهره اعزام شدم، بود. پیش از این در دهه ۱۹۷۰ در این تلاش بودم که سازمان بین المللی کار را به اتخاذ رویکردی گسترده نسبت به ایده و مفهوم حقوق کارگران تشویق و ترغیب نمایم. هر چند بی تردید آنچه من در آن ایام انجام دادم به نسبت ناپرورده و ابتدایی بود. من در این تلاش بودم تا نه تنها مفاهیم حقوق بلکه فرا حقوق^۱ را مورد استناد قرار دهم. از این رو، من بطور خاص این پیشگامی جدید سازمان بین المللی کار در جهت دستیابی به کار شایسته را مبارک می شمارم. حال این سوال مطرح می شود که ماهیت این حرکت چیست، و کلیت این حرکت در کجا با گفتمان روشنفکرانه کنونی در خصوص ترتیبات اقتصادی، ارزشهای اجتماعی و واقعیات سیاسی سازگار و

اکنون زمان حیاتی و مهمی در تاریخ افراد شاغل در سرتاسر جهان می باشد. اولین جرقه جهانی شدن نزدیک به فرو نشستن است و ما می توانیم دیدگاهی دقیق و منسجم از چالشها و نیز فرصتهایی که جهانی شدن تحمیل و ارایه می کند، بدست آوریم. فرایند جهانی شدن اقتصاد، از سوی بسیاری از افراد و جوامع دارای وضعیت بی ثبات، چشم اندازی هراس افکن تلقی می شود، با وجود این چنانچه ما یک رویکرد بقدر کافی گسترده نسبت به شرایط حاکم بر زندگانی و کارمان در پیش بگیریم فرایند مزبور می تواند کارساز و ثمر بخش گردد. اکنون نیاز به اقدام آگاهانه در حمایت از تغییراتی اجتماعی و سیاسی و نیز اقتصادی است که می توانند آینده بینی هراس آور را تبدیل به واقعیتی سازنده نماید.

اکنون همچنین برای سازمان بین المللی کار، بعنوان پاسدار حقوق کارگران در چارچوب نظام ملل متحد یک فرصت تاریخی می باشد. مدیر کل جدید این سازمان - اولین مدیر کل انتخاب شده خارج از جهانی صنعتی - به منظور هدایت سازمان مزبور، در یک تلاش جمعی و هماهنگ، به سوی دستیابی و رسیدن به «کار شایسته» مولد

که «جهان مملو از مردمی پر کار و بیکار است» (ILO, ۱۹۹۹, pp.۳۰۴).

جهان روایی شمول^۲، فراگیری توجه و مفهوم جامع از اهداف، جایگزین نیک‌گزیده‌های بجای اقدام تنها به سود برخی گروه‌های کارگری، نظیر گروه‌های شاغل در بخش رسمی، یا گروه‌هایی که پیشتر شاغل بوده و یا آنهایی که پیشتر تحت پوشش قواعد و مقررات صریح و آشکار بوده‌اند، می‌باشد. بدیهی است که جهانی شدن مستلزم رویارویی و مواجهه با بسیاری از موضوعات مشکلی است که در صورت محدود شدن دامنه توجه به گروه‌های محدودتر، نظیر کارگران شاغل در بخش رسمی (کنار نهادن بخش غیررسمی)، یا حتی همه کارگران مزدبگیر (کنار نهادن کارگران خانگی)، یا حتی همه افراد فعال شاغل (کنار نهادن بیکاران) طرح آنها لزومی ندارد.

دلیل انتخاب چنین کانون گسترده‌ای، مبتنی بر اهمیت یک رویکرد جامع می‌باشد. بخش‌های مختلفی از جمعیت شاغل وجود دارند که سعادت و خوشبختی شان همیشه با هم حرکت نمی‌کنند، و طبیعی است که در ارتقا و بهبود منافع و نیازهای یک گروه، منافع و نیازهای گروه‌های دیگر بدست فراموشی سپرده شود. در واقع، اغلب ادعا شده که سازمان‌های کارگری، بعضی اوقات دفاعشان را تنها به گروه‌های خیلی کمی نظیر کارگران عضو اتحادیه، محدود می‌سازند و اینکه این محدودیت می‌تواند منجر به فراموشی و نادیده گرفتن دلمشغولی و نگرانی منطقی دیگر گروه‌ها و نیز هزینه‌های تحمیل شده بر آنها (برای مثال، کارگران سازمان نایافته، یا کارگران خانواده-محور با بیکاران بلند مدت) شود. به همین شکل (از سوی دیگر)، با تمرکز ویژه بر منافع کارگران شاغل در بخش غیر رسمی، همچنین این مکان وجود دارد که

از طریق تلاش در جهت برابر و همتراز کردن افراد شاغل در صنعت رسمی با کارگران غیررسمی و بی دفاع، از جمله شریک نمودنشان در گرفتاری این کارگران-که اغلب (اگرچه فقط بطور ضمنی) پیشنهاد شده- دستاوردهای سخت بدست آمده آنها نادیده گرفته شود.

افراد شاغل به گروه‌های نا همگون و جداگانه با دلمشغولی‌ها و گرفتارهای خاص خود تقسیم می‌شوند و این اقتضا می‌کند که سازمان بین‌المللی کار بطور همزمان به دلمشغولی‌های گوناگون که آنها درگیرشان هستند، توجه نماید. با توجه به سطوح کلان بیکاری که امروزه در بسیاری از کشورهای جهان- در واقع حتی در اقتصادهای ثروتمند اروپای غربی- وجود دارد، منطقی به نظر می‌رسد که توجه راهبردی بر توسعه و گسترش مشاغل و فرصت‌های شغلی متمرکز شود. باوجود این، شرایط کار نیز مهم می‌باشند. این موضوع به مساله قراردادن دلمشغولی‌های گوناگون در چارچوب یک ارزیابی جامع بر می‌گردد، بطوریکه نه رفع بیکاری دلیلی برای کنار گذاردن شرایط متعارف و معقول کار کسانی که پیشتر در استخدام بودند، تلقی شود، و نه حمایت از کارگران پیشتر استخدام شده، عذری برای نگه داشتن فرد بیکار در وضعیت طرد اجتماعی^۳ از بازار کار و اشتغال باشد. اغلب ضرورت و لزوم موازنه و تناسب بزرگ جلوه داده می‌شود و بطور کلی مبتنی بر یک استدلال بسیار ابتدایی می‌باشد. افزون بر این، حتی هنگامی که لازم است موازنه و تناسب مورد توجه قرار بگیرد، می‌توان بجای تقدم کامل بخشیدن فقط یک گروه برگروه دیگر، با اتخاذ رویکردی جامع و فراگیر، که میان دلمشغولی‌های رقیب توازن ایجاد

نمایند، آنها را به شکل معقول تر و عادلانه‌تری مورد توجه قرار داد.

سالخوردگان و بیکاران

لزوم یک رویکرد کلی و فراگیر به خوبی می‌تواند با اشاره به موضوع دیگر- موضوع سالخوردگی و درجه وابستگی، که اغلب بدون بررسی و ناسنجیده با مشکل بیکاری و دسترس پذیری کار در کنار هم قرار داده می‌شوند، تبیین و روشن شود.

دو اصل وجود دارد، که کمی با یکدیگر تنش و اصطکاک دارند و اغلب، در بحث و بررسی این موضوعات که متفاوت هستند، در روشی که از نظر عقلی خود بسنده یا خود مختار^۴ هستند بطور همزمان مورد استناد قرار می‌گیرند.

با اشاره به نسبت رو به رشد جمعیت سالمند، اغلب اظهار تاسف می‌شود که با توجه به عدم امکان اشتغال افراد سالمند، لازم است که آنها از سوی افراد جوان تر که توانایی کار کردن را دارند، حمایت شوند. این امر بطور قطع منجر به افزایش سریع به اصطلاح درجه وابستگی می‌شود. لازم است توجه شود این واقعیت خود نیازمند موشکافی بیشتری است. در واقع، دلیل قابل توجهی وجود دارد مبنی بر اینکه افزایش طول عمر، که ناشی از دستاوردهای پزشکی بوده، همچنین طول عمر کاری مفیدی که در طی آن یک شخص می‌تواند کار کند را طولانی نموده است

(See, for example, Manton, Corder and Stallard, ۱۹۹۷)

امکان افزایش عمر کاری، بیشتر با ماهیت پیشرفت فنی، که نیاز به نیروی جسمی را کاهش می‌دهد، تقویت می‌شود.

در این صورت، طبیعی است که پیشنهاد شود که یکی از شیوه‌های کاهش بار وابستگی مرتبط با سالمندی، افزایش سن

این امر بی تردید درست است که در بررسی کار کودکان، می‌بایست واقعیت فقر خانواده مورد توجه قرار بگیرد، اما به هیچ وجه روشن نیست که چرا باید چنین فرض شود که لغو کار کودکان، تنها منجر به کاهش در آمد خانواده و غفلت بیشتر از کودکان، بدون هیچگونه اصلاح و تعدیل اقتصادی، اجتماعی یا آموزشی دیگر می‌شود. در واقع، آن یک سناریوی بویژه نامحتمل برای بدترین اشکال کار کودکان (بردگی، بیگاری، فحشا، قاچاق) است، موضوعاتی که در کانون توجه مقاله نامه جدید سازمان بین‌المللی کار راجع به ممنوعیت و اقدام فوری برای لغو بدترین اشکال کار کودکان قرار می‌گیرند

«مقاله نامه شماره ۱۸۲ (۱۹۹۹)».

دلایل تحلیل اقتصادی و بررسی اخلاقی گسترده تر و فراگیر در همه این موارد بسیار قوی می‌باشد. انسان نباید قربانی پیش داورهای نسنجیده یا بدبینی عجولانه شود.

حقوق شاغلین

دومین ویژگی مفهومی که لازم است بر آن تاکید شود ایده و مفهوم حقوق می‌باشد. در کنار صورت بندی هدف‌های کلی، ما شاهد گسترش دامنه تفکر علمی به مآورای اهداف و مصادیق مجموعی هستیم، یعنی گسترش دامنه تفکر علمی به حقوق کارگران. آنچه که این صورت بندی حقوق‌بنیادی را با اهمیت می‌سازد آن است که حقوق تحت پوشش تنها به قوانین کار موجود یا فقط وظیفه- در واقع مهم- ایجاد حقوق قانونی جدید از طریق قانونگذاری جدید محدود نمی‌شود. برعکس، چار چوب ارزیابانه مزبور با شناسایی برخی حقوق اساسی بعنوان جزئی از یک جامعه شریف آغاز می‌کند، اعم از اینکه قانونگذار آنها را تصویب کند یا تصویب نکند.

اشتغال افراد سالمند بالضروره افراد جوان بیکار می‌شوند. ترکیب این احساسات ناسنجیده ایجاد یک بن بست نا امید کننده می‌باشد که تنها متکی بر احتمالات بررسی نشده است، احتمالاتی که خود مبتنی بر یک فرض ساده تضاد می‌باشند که ممکن است در واقع وجود داشته یا نداشته باشد.

در بررسی مساله سالمندان و اشتغال، تاثیر پذیری از تضادهای خیالی و راه حل های تعصب آمیز همانقدر خلاف آور است که در توجه به مشکل شرایط کار، از یک سو، و لزوم اشتغال از سوی دیگر، خلاف آور می‌باشد. نمی‌توان تضادها را به صرف فراموشی آنها از سوی یک گروه یا گروه دیگر محو نمود. و نه لزومی دارد که تضادها همواره، تنها به دلیل اینکه یک استدلال متداول ابتدایی حاکی از این است که آنها ممکن است به احتمال زیاد تحت برخی شرایط فرضی وجود داشته باشند، پدید آیند.

در مواجهه و برخورد با احتمالات تجربی لازم است که با آزاد اندیشی برخورد شود. همچنین این نیاز وجود دارد که موضوعات اخلاقی در بردارنده تضاد، زمانیکه بطور قطع تضاد پدید می‌آید، از طریق توازن منافع گروه‌ها با منافع مخالف مورد توجه قرار داده شوند تا اینکه به منافع یک گروه در برابر گروه دیگر تقدم و اولویت کامل بخشیده شود.

کار کودکان و جلوگیری از آن

در بررسی مساله مشکل کار کودکان سوالهای مشابهی پدیدار می‌شود. اغلب ادعا می‌شود که لغو کار کودکان به منافع خود آنها ضرر می‌رساند چرا که این امکان وجود دارد که آنها به دلیل فقدان درآمد خانوادگی و همچنین به دلیل غفلت فزاینده، دچار گرسنگی شوند.

بازنشستگی یا حداقل مجاز شمردن اشتغال برای افراد سالم می‌باشد. در مخالفت با این پیشنهاد، اغلب ادعا شده که در صورت انجام آن افراد سالمند جایگزین کارگران جوان تر شده در نتیجه نرخ بیکاری در میان افراد جوان بیشتر خواهد شد. اما این استدلال با ادعای قبلی که ریشه مشکل را در عدم امکان به اشتغال افراد سالمند و لزوم حمایت افراد جوان از آنها می‌جست، در تضاد کامل می‌باشد. چنانچه در نهایت این سلامتی و توانایی کاری است که تعیین می‌کند چه مقدار کار بطور بالقوه می‌تواند انجام شود (و بی تردید به منظور اطمینان از اینکه تا حد زیادی این توانمندی^۵ تحقق می‌یابد، می‌توان به طراحی و سازماندهی ترتیبات اجتماعی و اقتصادی دست زد) پس، تردیدی نیست که موازنه و تناسب با بیکاری جوانان یک نتیجه‌گیری غلط^۶ است. اندازه مطلق جمعیت شاغل، به خودی خود موجب بیکاری بیشتر نمی‌شود؛ برای مثال، اینطور نیست که کشور های دارای جمعیت شاغل بیشتر بطور کلی نسبت بیکاری بیشتری را نیز داشته باشند (ایالات متحده را در مقایسه با فرانسه، ایتالیا یا اسپانیا یا بلژیک در نظر بگیرید). مسایل بسیار مهمتری وجود دارد که در بررسی موشکافانه پیشنهادات راجع به بازنگری سن بازنشستگی باید مورد توجه قرار بگیرند، اما ربط دادن بیکاری به اندازه مطلق جمعیت شاغل باعث غنا بخشیدن به این بحث نمی‌شود. در واقع، ما در این ایجا شاهد یک بحث و استدلال آشفته هستیم که مبتنی بر ترکیب دو واکنش اساسی بطور متقابل متضاد است: (۱) واکنش احساسی مبتنی بر اینکه ریشه مشکل مربوط به جمعیت سالمند این است که آنها توانایی کارکردن را نداشته و افراد جوان باید از آنها حمایت نمایند؛ و (۲) واکنش احساسی مبتنی بر اینکه در صورت

در برداشته‌ها و ملزومات عملی این شناسایی می‌توانند از قانونگذاری جدید فراتر رفته و به انواع دیگری از اقدامات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی منجر شوند. چار چوب تفکر حقوق بنیادی به ادعاهای اخلاقی، که از شناسایی حقوق فراتر می‌روند، گسترش می‌یابد. این موضوع به شدت هماهنگ با چیزی است که از طریق تفکر حقوق بنیادی بیش از پیش در حال تبدیل به رویکرد کلی سازمان ملل به سیاست عملی می‌باشد. چارچوب تفکر حقوق بنیادی بدین ترتیب از قلمرو مخفی قانونیت تا قلمرو گسترده‌تر اخلاق اجتماعی گسترش می‌یابد. از این رو می‌توان این حقوق را نسبت به شناسایی حقوق (بجای پسینی) پیشینی قلمداد کرد. در واقع، به رسمیت شناختن اجتماعی این حقوق می‌تواند دعوتی برای دولت برای جبران عقب افتادگی اش از اخلاق اجتماعی تفسیر شود. اما دعوت مزبور تنه‌برای وضع قوانین جدید- هر چند در واقع با اهمیت- نیست، چرا که پیشرفت‌های اجتماعی دیگر می‌توانند به تحقق و واقعیت بخشی حقوق کمک نمایند مانند ایجاد نهادهای جدید، عملکرد بهتر نهادهای موجود و آخرین اما نه کم اهمیت ترین، از طریق تعهد اجتماعی عام در جهت تلاش برای کارکرد مناسب ترتیبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به منظور تسهیل اجرای حقوقی که بطور وسیع به رسمیت شناخته شده‌اند.

در اینجا در واقع دو تضاد فاحش وجود دارد: یکی میان حقوق قانونی و اصول از نظر اجتماعی پذیرفته شده عدالت و دیگری میان تفکر حقوق بنیادی و صورت بندی‌های هدف- بنیاد از اخلاق اجتماعی. در بررسی موشکافانه رویکرد مزبور، ما باید این سوال را مطرح نماییم که چگونه تفکر حقوق بنیادی به خوبی با برنامه ریزی هدف- بنیاد ترکیب و

ادغام می‌شود. برخی اوقات، بویژه از جانب نظریه پردازان حقوقی، این دو اصل (و حکم) اساسی، فراهم آورنده جسم اندازهای اخلاقی جایگزینی تلقی شده‌اند که تا حدی با یکدیگر دچار تنش هستند
(See, for example, Dworkin, ۱۹۷۷).

در صورت تضاد، تکلیف چیست؟ و عملکرد ما تحت رهبری و هدایت کدام است؟ اولویت‌های هدف‌های اجتماعی مان یا تقدم حقوق فردی؟ آیا می‌توان این دو دیدگاه را بطور همزمان بدون مواجهه شدن با تضادی درونی مورد استناد قرار داد؟ من معتقدم که این دو رویکرد در واقع بایکدیگر تنش و اصطکاکی ندارند، مشروط بر اینکه آنها به نحو مناسبی صورت بندی شوند. با وجود این، لازم است سوال روش شناسانه اساسی مزبور مورد توجه قرار بگیرد و من دلایل اعتقاد به عدم تضاد عمیق در این مورد را بطور مختصر مورد بحث قرار خواهیم داد.

حقوق و اهداف

سوالی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است: چرا اجرای حقوق نمی‌تواند در میان اهدافی که قرار است دنبال شوند، قرار بگیرد؟ این فرض که در این مورد باید تضادی وجود داشته باشد در حقیقت ادعایی بیش نبوده است. اما سوال این است که ما چرا باید این ادعا را بپذیریم. در اینجا، چنانچه ما بخواهیم تحقق و اجرای هر حقی را مساله تبعیت و پیروی مطلق (بی هیچ مجالی برای داد و ستد و هیچ گونه امکاناتی برای موازنه و تناسب‌های قابل قبول) قرار دهیم، همانطوری که بعضی از طرفداران آزادی فردی انجام می‌دهند، وجود تنگنا و بن بست واقعی بسیار متحمل خواهد بود.

اما بخش عمده تفکر حقوق بنیادی در مباحث سیاسی، برای مثال درباره حقوق بشر،

نیازی به قبول آن قالب نداشته و در واقع آن را قبول نمی‌کنند. چنانچه صورت بندی مزبور به دقت، به شکلی انجام شود که اجازه موازنه و تناسب‌هایی که باید مورد توجه قرار بگیرند را بدهد، در این صورت، در واقع ارزشیابی واقعیت‌یابی و تحقق و نیز اجرای دیگر اهداف و غایات امکان پذیر می‌باشد. حقوق مربوط به کار می‌توانند بطور گسترده‌ای در چار چوب کلی مشابهی که همچنین بدنبال فرصت‌هایی برای دستیابی به کار شایسته و مولد، در شرایط آزادی، برابری، امنیت و کرامت انسانی، برای زنان و مردان است، ادغام شوند. توجه به هر یک از این خواسته‌ها و مطالبات، مستلزم فراموشی- یا زیر پا گذاشتن- همه دلمشغولی‌های دیگر نیست، برای مثال، حقوق افراد شاغل می‌تواند همراه با - و نه بجای- منافع افراد بیکار مورد توجه قرار بگیرند.

حقوق و تکالیف

موضوع دیگری - از سنخ دیگر- وجود دارد که برخی اوقات مطرح می‌شود و تمرکزش بر رابطه میان حقوق و تکالیف است. بعضی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند که حقوق تنها در کنار تکالیف که لازم و ملزوم یکدیگر هستند، می‌توانند به طرز معقول و موجه صورت بندی شوند. آنهایی که بر این ارتباط دو جانبه پای می‌فشارند مستعد این هستند که در هرگونه بحث از حقوق (برای مثال، استناد به لفظپردازی حقوق بشر) بدون تعیین عوامل مسوول و تکالیفشان در جهت فراهم کردن این حقوق، بسیار منتقدانه ظاهر شوند. از این رو مطالبه و درخواست حقوق بشر تنها یک حرف پوچ و بی مایه تلقی می‌شود و عباراتی نظیر این عبارت که: "همه کسانی که کار می‌کنند از حقوق کار

ادعاهایی بعنوان حقوق نمی تواند تنها یک گزاره از نظر اخلاقی مهم باشد، بلکه همچنین می تواند به تمرکز توجه بر این موضوعات کمک نموده و اجرایشان را محتمل تر یا سریع تر نماید.

این در حقیقت قالبی است که بسیاری از قهرمانان اصلی تفکر حقوق بنیاد، با بازگشت کامل به "تام پین"^{۱۳} و "ولستون کرافت"^{۱۴} سعی در استفاده از ایده حقوق در آن قالب نموده اند. استناد به ایده حقوق نه با یک چارچوب اخلاقی بطور گسترده هدف-بنیاد در تضاد است و نه به موجب ضرورت مفروض تکالیف کامل، که گفته می شود برای معنادار ساختن ایده حقوق لازم است، کنار گذاشته شود. این رویکرد گسترده نه تنها بر حسب کشش و گیرایی درست عقل سلیم، بلکه بر حسب تسخیر و شکار طیفی از ارزش‌ها و دلمشغولی‌ها، که میل به ظهور و بروز در مباحثات و مطالعات عمومی دارند، می تواند مورد دفاع قرار بگیرد.

گسترش و عمق بخشی اجتماعی و سیاسی

دیگر ویژگی متمایز رویکرد مزبور این است که شرایط کار و اشتغال را در یک چارچوب اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترده قرار می دهد. برای مثال، این رویکرد نه تنها الزامات قانونگذاری و رویه کار را، بلکه همچنین لزوم جامعه باز و ارتقاگفتمان اجتماعی را مورد توجه قرار می دهد. اگر چه بدیهی است که زندگی افراد شاغل مستقیماً تحت تاثیر قواعد و آداب و رسوم حاکم بر استخدام و کارشان می باشد، اما زندگی آنها، همچنین، در نهایت، تحت تاثیر آزادی‌هایشان بعنوان شهروندانی صاحب رای و نظر می باشد که می تواند سیاست‌ها و حتی انتخاب‌های نهادین را تحت تاثیر قرار بدهند.

خود حقوق چیز دیگری باید مورد توسل و استناد قرار بگیرد.

ممکن است چنین به نظر برسد که این تفکیک تمایز تا اندازه ای یک مساله زبانی است و ممکن است چنین اندیشیده شود که رد و انکار مزبور می تواند بر چگونگی کارکرد اصطلاح "حقوق"^{۱۵} در گفتمان عمومی مبتنی باشد. اما در بحث و گفتگوهای عمومی، اصطلاح "حقوق"، بسیار گسترده تر از آنچه که ممکن است با پا فشاری بر روابط دوگانه محض مجاز دانسته شود، مورد استفاده قرار می گیرد. شاید مشکل تصور شده مزبور از تلاش ضمنی برای درک کاربرد حقوق در گفتمان سیاسی یا اخلاقی از طریق قیاس نزدیک با حقوق در نظام حقوقی ناشی می شود، نظامی که در آن تعیین تکلیف متلازم ضروری و لازم است. در مقابل، در مباحثات هنجاری اغلب از حقوق بعنوان استحقاقها^{۱۶} یا قدرتها^{۱۷} یا مصونیتها^{۱۸} دفاع می شود که برای مردم خوب است که از آنها بهره مند باشند.

حقوق بشر، حقوقی تلقی می شود که همه - صرف نظر از شهروندی- در آن سهیم می باشند- امتیازاتی که هر کس باید داشته باشد. ادعاها بطور کلی (و چنانچه کانت ممکن بود بگوید، بطور غیر کامل) متوجه هر کسی که بتواند کمک کند، می شود، ولو اینکه هیچ فرد یا عامل مشخصی ممکن نباشد به تنهایی مسوول فراهم آوردن موجبات اجرای حقوق مورد بحث دانسته شود. حتی اگر این امکان وجود نداشته باشد که هرکسی بتواند از اجرا و تحقق حقوق خود بدین مفهوم برخوردار باشد (اگر، برای مثال، هنوز امکان از بین بردن گرسنگی و قحطی در مجموع وجود ندارد)، اما می توان برای حدی که این حقوق ادعایی^{۱۹} اجرا می شوند هنوز اعتبار قابل شد. به رسمیت شناختن چنین

برخوردارند "هدف شک و تردیدهای مشابهی قرار می گیرد.

دلمشغولی و نگرانی اساسی ای که انگیزه و باعث برخی از این شک و تردیدها می شود این است که چگونه ما می توانیم مطمئن باشیم که حقها، در واقع تحقق پذیر می باشند جز اینکه آنها با تکالیف متناظری پیوسته و در پیوند باشند. در حقیقت، عده ای هیچ معنایی در یک حق نمی بینند مگر اینکه حق مزبور با آنچه که امانول کانت آنرا "تکلیف کامل" نام نهاد، متوازن شود- تکلیف خاص یک عامل خاصی برای واقعیت بخشی و تحقق عملی آن حق (Kant, ۱۷۸۸).

این فرض می تواند مبنای رد و انکار تفکر حقوق بنیادی در بسیاری از حوزه های عقل عملی شود. در حقیقت، جدای از شک گرایی همه گیر و عام، که از سوی بسیاری از حقوق دانان دیده می شود، فیلسوفان بر جسته ای نیز وجود دارند که به نفع ارتباط دوگانه میان حقوق و تکالیف دقیق افراد یا عاملین مشخص استدلال نموده اند (See, for example, O'Neill, ۱۹۹۶).

با وجود این می توان این سوال را مطرح نمود که: علت این تاکید و پافشاری چیست؟ چرا برای اینکه یک حق بالقوه بتواند به مثابه یک حق واقعی توصیف شود، وجود یک تکلیف کامل هم- مشخص^{۲۰} ضرورت مطلق دارد؟ بی تردید، یک تکلیف کامل به تحقق و واقعیت یابی حقوق کمک خواهد کرد، اما چرا نمی تواند حقوق تحقق نیافته وجود داشته باشند؟ ما با گفتن اینکه: این مردم همه این حقوق را داشتند، اما افسوس که آنها تحقق نیافتند، چرا که آنها بطور نهادینی پایه گذاری نشده بودند، "به معنای دقیق و روشن خودمان را تکذیب نمی کنیم". برای انتقال از بدبینی راجع به /جاری حقوق به /انکار کامل

در واقع می توان اثبات نمود که "حمایت در مقابل آسیب پذیری و احتمال^{۱۵}" تا حد زیادی وابسته به کارکرد مشارکت سیاسی و کارکنش انگیزه های سیاسی دارد. در جای دیگری استدلال نموده ام که در تاریخ قحطی و تنگسالی، این یک واقعیت برجسته و شایان توجه است که قحطی و تنگسالی در دموکراسی ها چهره نمی نمایند. در حقیقت، هیچ قحط و تنگسالی مهمی تاکنون در یک کشور دموکراتیک- هر چقدر هم که فقیر باشد- رخ نداده است. دلیل این امر این است که در واقع جلوگیری از قحط و غلا در صورت تلاش حکومت برای جلوگیری از آن بی نهایت ساده و آسان است و یک حکومت در یک دموکراسی چند حزبی با انتخابات و مطبوعات آزاد، انگیزه های سیاسی قوی برای جلوگیری از قحط و تنگسالی دارد. این نشانگر آن است که آزادی سیاسی در قالب ترتیبات دموکراتیک به حفظ آزادی اقتصادی (بویژه آزادی از قحطی زدگی و گرسنگی شدید) و آزادی زنده ماندن (در مقابل تلفات قحطی و تنگسالی) کمک می کند.

هنگامی که یک کشور به اندازه کافی خوش شانس است که مواجه با هیچ مصیبت و فاجعه جدی ای نمی شود و هنگامی که هر چیزی به آرامی روال طبیعی خودش را طی می کند، امنیت تدارک شده توسط دموکراسی ممکن نیست زیاد از دست برود. اما خطر نا امنی ناشی از تغییرات اقتصادی یا اوضاع و احوال دیگر (یا ناشی از اشتباهات تصحیح نشده سیاست) می تواند یکسره در پشت آنچه که یک دولت سالم به نظر می رسد، نهفته و در کمین نشسته باشد. این ارتباط مهمی است که در بررسی جنبه های سیاسی "بحران اقتصادی اخیر" باید مورد توجه قرار داد. مشکلات بعضی از اقتصاد های آسیایی شرق و جنوب شرقی از جمله تاوان و

هزینه حکومت غیر دموکراتیک را آشکار و نمایان می کنند. این مساله از دو جنبه مهم و برجسته چنین است چرا که در برگزیده غفلت از دو آزادی سودمند حیاتی، یعنی، "امنیت حمایتگرانه"^{۱۶} و "تضمین شفافیت"^{۱۷} (موضوعی که بطور تنگاتنگ با تدارک انگیزه های کافی برای عاملین اقتصادی و سیاسی در ارتباط است) می باشد. هر دوی این موارد بطور مستقیم یا غیر مستقیم با پاسداری از کار شایسته و ارتقای زندگی های شایسته ربط پیدا می کند.

ابتدا به موضوع اخیر می پردازم. توسعه و پیشرفت بحران مالی در بعضی از این اقتصادها ارتباط تنگاتنگی با فقدان شفافیت در بازرگانی، بویژه فقدان مشارکت عمومی در بازرگانی ترتیبات مالی و تجاری داشت. فقدان محل بحث و تبادل نظر دموکراتیک کارا و موثر نقش اساسی و مهمی در این نارسایی و ناکامی ایفا نموده است. فرصتی که ممکن بود از طریق فرایندهای دموکراتیک در جهت به چالش کشاندن نفوذ و تسلط خانواده ها یا گروه هایی برگزیده- در بعضی از این کشورها - فراهم آید، می توانست در این زمینه تفاوت بزرگ و فاحشی را بدنبال داشته باشد.

نظم و ترتیب اصلاح مالی ای که صندوق بین المللی پول سعی در تحمیل آن بر اقتصادهای نابسامان داشت، تا حد زیادی در نتیجه فقدان گشودگی و جامع و گویا بودن صورتهای مالی و پیچیدگی ارتباطات تجاری غیر اخلاقی و رذیلتی، که در بخش هایی از این اقتصادها برجسته و خاص بود، ضرورت پیدا می کرد. قصد ما در اینجا بررسی و تفسیر این موضوع نیست که آیا مدیریت صندوق بین المللی پول در این بحرانها بطور دقیق درست بود و یا اینکه تاکید بر اصلاحات فوری می توانست به طریقی معقول و مناسب تا بازگشت اعتماد مالی به این اقتصادها به

تعویق بیفتد. صرف نظر از اینکه این اصلاحات و تعدیلهای چگونه ممکن بود به بهترین شکل انجام شود، سهم فقدان شفافیت و آزادی در آماده نمودن این اقتصادها بحران های اقتصادی نمی تواند به آسانی مورد شک و تردید قرار بگیرد.

چنانچه منتقدین مردمی در اندونزی و کره جنوبی خواستار دقت نظر و مذاقه در خصوص الگوی خطر^{۱۸} و سرمایه گذاری های نامناسب و نامعقول، بخصوص از سوی خانواده های با نفوذ سیاسی، شده بودند، این امکان دور از دسترس نبود که آنها تحت مدافع و موشکافی بیشتری قرار داده شوند، اما بدیهی است که هیچ کدام از این کشورها در آن زمان، دارای نظام دموکراتیکی که ممکن بود مشوق بیان چنین مطالباتی خارج از ساختار نظام حکومتی باشد، نبودند. قدرت چالش ناپذیر حاکمان که به راحتی به پذیرش بدون چون و چرای فقدان مسوولیت و گشودگی ترجمه می گشت، اغلب با ارتباطات فامیلی قوی میان حکومت و سرکردگان مالی تقویت می شد. در پدیداری بحران های اقتصادی، ماهیت غیر دموکراتیک حکومتها نقش مهمی را ایفا نمودند.

دوم آنکه، همین که بحران های مالی منجر به رکود کلی اقتصاد گردیدند، قدرت حمایت گرانه دموکراسی- نه متفاوت از آنچه که در کشورهای دموکراتیک مانع قحط و غلا می شود- به شدت از دست رفت. افرادی که به جدید خلع مالکیت شده اند از دادرسی که به آن نیاز داشتند، برخوردار نبودند. کاهش تولید نا خالص نهایی به میزان ۱۰ درصد، چنانچه در پی تجربه رشد اقتصادی گذشته به میزان ۵ تا ۱۰ درصد در هر سال به مدت چنددهه باشد، خیلی بنظر نمی رسد. هر چند چنانچه بار انقباض^{۱۹} با یکدیگر تحمل نشده، بلکه اجازه داده شود که بر دوش کسانی که کمتر

فرا روی کار شایسته در جهان کنونی مورداسناد قرار نگیرد. درک جهان شمول از کار و روابط کاری می‌تواند به یک سنت همبستگی و تعهد پیوند داده شود. ضرورت و لزوم اسناد به چنین رویکرد جهانی ای هرگز قوی تر از حالا نبوده است. دنیا از نظر اقتصادی جهانی شده، با همه فرصت‌ها و نیز مشکلاتش، نیازمند درک جهانی شده مشابهی از تقدم و برتری کار شایسته و مطالبات گوناگونش در خصوص ترتیبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌باشد. به رسمیت شناختن این ضرورت و نیاز فراگیر و غالب، خود یک آغاز امید بخش می‌باشد.

پانوشتها

- × "Sen, Amartya, "Work and Rights", in International labour Review, vol. ۱۳۹ (۲۰۰۰), No. ۲, pp ۱۱۹-۱۲۸
- ×× - فیلسوف و اقتصاددان برجسته آمریکایی و برنده جایزه نوبل اقتصادی ۱۹۹۸
- ××× - دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

- ۱ - met a right
- ۲ - universality of coverage
- ۳ - social exclusion
- ۴ - intellectually autarchic way
- ۵ - potential
- ۶ - non sequitur
- ۷ - co-specified perfect obligation
- ۸ - rights
- ۹ - entitlements
- ۱۰ - powers
- ۱۱ - immunities
- ۱۲ - alleged rights
- ۱۳ - Tom Paine
- ۱۴ - Mary Wollstonecraft
- ۱۵ - contingency
- ۱۶ - protective security
- ۱۷ - transparency guarantee
- ۱۸ - pattern of risk
- ۱۹ - burden of contraction
- ۲۰ - working life

تمایز و تفکیکی اساسی میان یک رویکرد "بین‌المللی" و رویکردی "جهانی" وجود دارد. یک رویکرد بین‌المللی به ناگزیر وابسته به روابط میان ملت‌ها می‌باشد، چرا که آن از طریق میانجی‌گری کشورها و ملت‌ها مجزا و مشخص عمل می‌کند. در مقابل، یک رویکرد به واقع جهانی لزومی ندارد که افراد بشر را تنها بعنوان (یا حتی در ابتدا بعنوان) شهروندان کشورهای خاص در نظر بگیرد، و نه بپذیرد که روابط دو سویه میان شهروندان کشورهای مختلف باید به ناگزیر از طریق روابط میان ملت‌های مجزا میانجی‌گری شود. بسیاری از سازمان‌های جهانی، از جمله آنهایی که در عمر کاری^{۲۰} ما (شهروندان) موثر می‌باشند، باید با صلابت به فراسوی محدودیت‌های روابط "بین‌المللی" گام بردارند. سرآغازهای یک رویکرد به واقع جهانی می‌تواند به آسانی در تحلیلی که جهت‌گیری‌های جدید سازمان بین‌المللی کار را برجسته می‌سازد، ردیابی و کشف شود. اقتصاد دنیا که به نحو فزاینده ای جهانی شده مستلزم رویکرد جهانی شده مشابهی به اصول اخلاقی اساسی و رویه‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشد. اقتصاد بازار فی‌نفسه فقط یک نظام بین‌المللی نیست؛ ارتباطات و پیوندهای جهانی‌اش به فراسوی روابط میان ملت‌ها گسترش و امتداد می‌یابد. اخلاقیات سرمایه‌داری، با نقاط ضعف و قوتش، نه فقط یک ساختار بین‌المللی بلکه یک فرهنگ بطور کامل جهانی است. در بحث و بررسی شرایط عمر کاری و نیز بطور کلی منافع و حقوق کارگران، ضرورت مشابهی برای فرا رفتن از محدودیت‌های تنگ نظرانه روابط بین‌المللی به چشم می‌خورد. بدیهی است که رویکرد جهانی بخشی از میراث جنبش‌های کارگری در تاریخ جهان می‌باشد. این میراث غنی - که اغلب در مباحثات رسمی فراموش گردیده - در واقع می‌تواند به نحو مفیدی در مبارزه علیه چالش‌های

توان تحمل آن را دارند، افراد بیکار یا افرادی که اکنون از نظر اقتصادی زاید قلمداد شده اند، گذاشته شود کاهش مزبور می‌تواند زندگی‌هایی را به خاک سیاه نشانده و برای میلیون‌ها نفر مایه بدبختی باشد. طبقه آسیب‌پذیر در اندونزی ممکن نیست هنگامی که اجناس گران تر شدند، به شدت دموکراسی را ازدست داده باشند، اما همین خلا، زمانی که بحران بطور نابرابر سهم برده شده مزبور گسترش پیدا نمود، صدای آنها را خاموش و بی اثر ساخت. نقش حمایت‌گرانه دموکراسی، هنگامی که بیشترین نیاز به آن است، به شدت از دست می‌رود.

دید و نگرش همه جانبه از جامعه که بر رویکرد پذیرفته شده در روایت سازمان بین‌المللی کار از کار شایسته غالب است (ILO, ۱۹۹۹) درک امید بخش‌تری از نیازهای نهادها و سیاست‌ها در پیگیری و تعقیب حقوق و منافع افراد شاغل را پیش می‌نهد. تمرکز صرف بر قانونگذاری کار کافی و بسنده نیست، چرا که افراد در یک محیط شبکه مانند و بخش بخش شده زندگی و کار نمی‌کنند. روابط میان اعمال اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌تواند نسبت به تحقق و واقعیت بخشی به حقوق و تعقیب اهداف گسترده کار شایسته و زندگی مناسب برای افراد شاغل اساسی باشد.

جریان روابط بین‌المللی در مقابل فرایند جهانی شدن

اکنون به چهارمین و آخرین ویژگی متمایز رویکرد مورد بحث می‌پردازم. اگر چه لازم است نهادی نظیر سازمان بین‌المللی کار (بدون نادیده گرفتن و چشم پوشی از اهمیت سودمند اعمال حکومت‌ها و جوامع درون ملت‌ها) به فراسوی سیاستها و راهبردهای ملی حرکت نماید، اما